

اصطلاح «آکوان» در کلام اسلامی

۵-۱۳

چکیده: شناخت صحیح و دقیق معانی اصطلاحات به کار رفته در دانش کلام اسلامی یکی از پیش نیازها و مقدمات ضروری هرگونه مطالعه و تحقیق در متون کلامی است. با توجه به دگرگونی‌ها و تطورات مفهومی بسیاری از اصطلاحات کلامی در ادوار و مکاتب مختلف، بررسی و گزارش تحولات معنایی واژگان فنی دانش کلام در تاریخ این علم از اهمیت بسیاری برخوردار است. در این مقاله، معانی و تعاریف گوناگون یکی از اصطلاحات رایج علم کلام به نام «آکوان» شناسایی و معرفی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: آکوان، کون، مکان، أعراض، کلام اسلامی، امامیه، معتزله، نیشمیه، ابوالحسین بصری.

The Term «Akwān» in Islamic theology

Hamid Ataei Nazari

Abstract: Correct and accurate knowledge of the meanings of terms used in Islamic theology is one of the necessary prerequisites and preliminaries of any study and research on theological texts. Considering the conceptual changes and evolutions of many theological terms in different periods and schools, the study and reporting of semantic changes in the technical words of Kalām in the history of this branch of knowledge is of great importance. In this article, various meanings and definitions of one of the common terms of Kalam called «Akwān» are identified and introduced.

Keywords: Akwān, Kawn, Makān, Accidents, Islamic Kalām, Bahshamiyya, Mu'tazilite, Imāmī theology, Abū l-Ḥusayn al-Baṣrī.

مصطلح (الأكوان) في الكلام الإسلامي حميد عطائي نظري

الخلاصة: إنّ المعرفة الصحيحة والدقيقة لمعاني المصطلحات المستعملة في علم الكلام الإسلامي هي أحد المستلزمات والمقدمات الضرورية لأيّ دراسة وتحقيق في النصوص الكلامية. وانطلاقاً من التغييرات والتطوّرات المفهومية للكثير من المصطلحات الكلامية في العصور والمدارس المختلفة، فإنّ دراسة وتوثيق التحوّلات المعنويّة للمصطلحات الفتيّة لعلم الكلام في تاريخ هذا العلم هو من الأمور الفاتحة الأهميّة. وهذه المقالة تهدف إلى اكتشاف واستعراض المباني والتعاريف المختلفة لأحد المصطلحات الشائعة في علم الكلام، وهي كلمة (الأكوان).

المفردات الأساسيّة: الأكوان، الكون، المكان، الأعراس، الكلام الإسلامي، الإمامية، المعتزلة، البهشميّة، أبو الحسن البصري.

یکی از اصطلاحات کهن رایج در کلام اسلامی اصطلاح «آکون» (جمع «کون») است. این واژه در مباحث مختلف کلامی از جمله مبحث حدوث عالم و اثبات وجود خداوند فراوان به کار رفته است و از این رو ضرورت دارد معنا و مفهوم آن به نحو دقیق تعریف و تحدید گردد. در این جستار تعاریف گوناگون و تحولات معنایی اصطلاح «کون» در متون و مکاتب کلامی بررسی و بازنموده می شود.

واژه «کون» در لغت دارای معانی مختلفی است همچون «هستی»، «وجود»، «بودن»، «وجود داشتن» و «هست شدن». این واژه در علم کلام وضع و معنای خاص و تازه ای نیز پیدا کرده است که در موارد و مواضع بسیاری در همین معنای جدید ویژه استعمال می شود. «کون» یکی از انواع «معانی»^۱ و «اعراض» از دیدگاه متکلمان متقدم است و تعریف متداولی که برای آن ارائه کرده اند عبارتست از: «معنی و علتی که موجب حضور جوهر یا جسم در یک مکان خاص می شود». به عقیده متکلمان، از آنجا که جسم همواره در مکانی قرار دارد، همیشه نوع و فردی از این عرض را واجد است و هیچ گاه فاقد یکی از اقسام آن نیست.^۲ این اصطلاح، طبق تعریف شیخ مفید نیز علت و عرضی است که موجب قرار گرفتن جوهر در یک مکان (جهت) می شود.^۳ قاضی صاعد بریدی نیز تعریفی قریب به همین مضمون از «کون» ایراد کرده است و آن را به «معنایی که موجب حصول و حضور جوهر در جهت و مکانی معین می شود» تعریف نموده:

الکون معنی یوجب حصول الجوهر في جهة دون جهة.^۴

قطب الدین مقرئ نیشابوری و ابن شهر آشوب هم در تعریفی مشابه، این اصطلاح را به «معنایی که وقتی موجود گردد موجب حضور و وجود جوهر در جهتی (مکانی) معین می شود» تعریف کرده اند.^۵ مفهوم یاد شده برای اصطلاح «کون» معنایی است رایج در کلام معتزلی بهشمی. ابن متویه در تعریف این اصطلاح چنین نوشته است:

الکون هو ما یوجب کون الجوهر کائناً في جهة.^۶

۱. برای بررسی معنا و مفهوم اصطلاح «معنی» و «معانی» نگرید به: عطائی نظری، حمید، «اصطلاح «معنی» در کلام اسلامی»، مجله آینه پژوهش، سال ۳۲، ش ۱۸۶، خرداد و تیر ۱۴۰۰، صص ۱۷۳ - ۲۱۶.
۲. «أنَّ الجسم والجوهر لا یخلو في وقت من الأوقات من المعنى الذي یستحق هذه التسمية؛ لأنها عبارة عما كان به فی المكان». الموسوی، علی بن الحسین، الملخص، ج ۱، ص ۸۱.
۳. «إن كل جوهر فله حیز فی الوجود وإنه لا یخلو عن عرض یكون به فی بعض المحاذیات أو ما یقدره تقدیر ذلك وهذا العرض یسمیه بعض المتكلمین كونا». الشیخ المفید، محمد بن محمد، أوائل المقالات، ص ۹۶.
۴. القاضی صاعد البریدی، أشرف الدین، الحدود والحقائق، ص ۲۶.
۵. «الکون معنی إذا وجد یوجب کون الجوهر کائناً في جهة دون جهة». ابن شهر آشوب، محمد بن علی، أعلام الطرائق فی الحدود والحقائق، ج ۱، ص ۳۹؛ المقرئ النیشابوری، قطب الدین، الحدود، ص ۳۴.
۶. ابن متویه، الحسن بن أحمد، التذكرة فی أحكام الجواهر والأعراض، ج ۱، ص ۲۳۷. ابن شروین نیز در رساله حقائق الأشیاء «کون» را به «معنی و علتی که موجب اختصاص مکانی معین (یا چیزی که در حکم مکان است) به جسم و جوهر می شود» تعریف کرده است: «حقیقة الکون المعنی الذي لأجله یختص الجسم والجوهر بمكان دون مكان أو ما یجری مجراه. والکون فی اللغة مصدر

اصطلاح مزبور، در کلام اشعری نیز به همین نحو تعریف شده است. متکلم نامدار اشعری، ابن فورک اصفهانی (د: ۴۰۶ ه.ق.) در گزارش تعریف ابوالحسن اشعری (د: ۳۲۴ ه.ق.) از «کون» آورده است که این اصطلاح عبارت است از «معنایی» که به سبب آن، شیء موجود، در مکانی قرار می‌گیرد.^۷ ابن فورک خود نیز در کتاب الحدود فی الأصول اصطلاح مورد بحث را به «معنایی که موجب تخصیص کائن یا موجود به حیث مکان) و جهت (یا در حکم جهت) شود» تعریف نموده است.^۸ همچنین، امام الحرمین جوینی (د: ۴۷۸ ه.ق.) «کون» را به مفهوم «آنچه که موجب اختصاص یافتن مکانی (یا چیزی در حکم مکان) به جسم یا جوهر شود» دانسته، برای آن چهار نوع حرکت، سکون، اجتماع و افتراق برشمرده است.^۹

معنا و تعریف پیشگفته برای اصطلاح «کون» تعریف مقبول و متداول این واژه نزد متکلمان بهشمی است؛ اما متکلمان پسابشمی (یعنی متکلمان پیرو مکتب ابوالحسن بصری) تعریف دیگری را از این اصطلاح ارائه کرده‌اند. از نظر آنان، «کون» خود «حصول و حضور جوهر یا جسم در مکان» است و نه «علت و معنایی که موجب حصول و حضور جوهر در مکان می‌شود»: «الکون: هو حصول الجوهر فی جهة».^{۱۰}

بنابراین در تعریف اصطلاح «کون» اختلافی مبنایی میان متکلمان بهشمی و پسابشمی وجود دارد. ابوهاشم جُبَّایی و پیروانش که معتقد به وجود «معانی» بوده‌اند، «کون» را «معنایی (یعنی علت و عرضی) که موجب حضور جسم در مکان (حیث یا جهت) می‌شود» تعریف کرده‌اند. در مقابل، ابوالحسن بصری و تابعان او که منکر وجود «معانی» در اجسام‌اند، «کون» را به «حصول جوهر یا جسم در جهت و مکان» تفسیر کرده‌اند. عین عبارت ابوالحسن بصری در بیان این تفاوت چنین است:

والکون حصول الجسم فی مکان. و عند أصحاب شیخنا أبي هاشم أن الكون والحركة والسكون معانٍ توجب هذه الأحوال، و الكون معنی یوجب حصول الجسم فی مکان.^{۱۱}

۷. کان یكون کوناً، فسمی المتکلمون ما به یكون الجسم فی المكان کوناً. ابن سُرَوبن، العباس، کتاب حقائق الأشیاء، چاپ شده در: Ansari, Hassan, Sabine Schmidtke, *Studies in Medieval Islamic Intellectual Traditions*, p. 58.

۸. «ان الكون معنی له [كذا: به] یكون الكائن کائناً و به یكون فی المكان إذا كان مکان. ابن فورک، أبو بکر محمد بن الحسن، مجرد مقالات الشیخ أبي الحسن الأشعری، ص ۲۴۳.

۹. همو، الحدود فی الأصول، ص ۹۰.

۱۰. «فالکون ما أوجب تخصص الجوهر بمکان أو تقدیر مکان». الجوینی، عبد الملک بن عبد الله، الشامل فی أصول الدین، ص ۲۲۷.

۱۱. الملاجمی الخوارزمی، رکن الدین، المعتمد فی أصول الدین، ص ۸۱. برخی از تعاریف مشابه دیگر از «کون» از ابن قرار است: «الکون: هو حصول الجوهر فی المحاذاة». المحقق الحلّی، جعفر بن الحسن، المسلك فی أصول الدین، ص ۴۰؛ «الکون: وهو حصول الجسم فی الحیث». الحلّی، الحسن بن یوسف، كشف الفوائد، ص ۹۴؛ همو، مناهج الیقین فی أصول الدین، ص ۹۷؛ ابن العدوی الأسدی الحلّی، شهاب الدین، أرجوزة فی شرح «الیاقوت فی علم الکلام» چاپ شده در: جعفریان، رسول، میراث اسلامی ایران، ج ۸، ص ۵۲۲.

۱۲. نگرید به:

ابن میثم بحرانی نیز به همین اختلاف نظر تصریح نموده است:

الکون عند مُثبتی الأحوال عبارة عن معنى يقتضى الحصول في الحيز، وعند نقاتها نفس الحصول فيه.^{۱۲}

رکن الدین ملاحمی، از پیروان مکتب ابوالحسین بصری، و میر سید شریف جرجانی از متکلمان اشعری نیز به این تفاوت نظر در تعریف اصطلاح «کون» اشاره کرده‌اند. ملاحمی «کون» را به «حضور و حصول جوهری در مُحاذات جوهر مفروض یا موجود (محقق) دیگر» تعریف نموده، در ادامه می‌افزاید: ابوهاشم و اصحابش که قائل به وجود «معانی» بوده‌اند، اصطلاح «کون» را به «معنایی که موجب حصول جوهر در محاذات (جهت یا مکان خالی) می‌شود» تفسیر کرده‌اند.^{۱۳} چنانکه جرجانی یادآور شده، از دیدگاه بَهْشَمیان پس از حلول عَرَض کون در جوهر، سه امر متمایز از هم قابل تشخیص است:

(۱) ذات جوهر.

(۲) حصول جوهر در مکان (حالی که «کائنیت» خوانده می‌شود).

(۳) عَرَض و صفتی قائم به جوهر که علت حصول جوهر در مکان است و «کون» نام دارد.

اما از منظر متکلمان پَسائِهْشَمی فقط دو امر متمایز از هم وجود دارد، یعنی:

(۱) ذات جوهر.

(۲) حصول جوهر در مکان (حیز) که «کون» نامیده می‌شود.^{۱۴}

گفتنی است که بنابر نظر متکلمان «کون» جنسی است شامل چهار نوع یا قسم عَرَض به نامهای: حرکت، سکون، اجتماع و افتراق.^{۱۵} گاه نیز از «تکون» و «کون خاص» یا «کون مطلق» نیز به عنوان

Ansari, Hassan, Wilferd Madelung and Sabine Schmidtke, "Yūsuf al-Baṣīr's Rebuttal of Abū l-Husayn al-Baṣrī in a Yemeni Zaydī Manuscript of the 7th/13th Century", in: *The Yemeni Manuscript Tradition*, Edited by: Hollenberg, David Christoph Rauch, Sabine Schmidtke, p. 45.

۱۲. البحرانی، ابن میثم، قواعد المرام، ص ۱۲۳. همچنین نگرید به: الحلّی، الحسن بن یوسف، مناہج البقیّن فی أصول الدین، ص ۱۱۰؛ همو، تسلّیک النفس، ص ۶۶.

۱۳. «الکون عندنا هو حصول جوهر فی محاذاة جوهر مقدّر أو محقّق... فأما أبوهاشم وأصحابه فأنهم یثبتون المعانی، فیجعلون الکون معنی یوجب حصول الجوهر فی محاذاة...» الملاحمی الخوارزمی، رکن الدین، الفائق فی أصول الدین، ص ۱۲. نظیر همین تعریف، از سوی صاحب رساله الحدود و الحقائق ابراز شده است که تعلق فکری نویسنده‌اش را به مکتب ابوالحسین بصری نشان می‌دهد: «الکون: حصول الجوهر فی المحاذاة...» ناشناس (به غلط منسوب به شریف مرتضی)، الحدود و الحقائق، چاپ شده در: الموسوی، علی بن الحسین، الرسائل والمسائل، ج ۵، ص ۴۳۳؛ رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۸۰.

۱۴. «و الجمهور منهم علی أن المقتضى للحصول فی الحیز هو ذات الجوهر لا صفة قائمة به، فهناك شیتان: ذات الجوهر و الحصول فی الحیز المسمی عندهم بالکون. (وزعم قوم منهم) أعنی مثبتی الحال (أن حصول الجوهر فی الحیز معلل بصفة قائمة بالجوهر، فسموا الحصول فی الحیز بالکائنیة و الصفة التي هي علة) للحصول (بالکون) فهناك ثلاثة أشياء: ذات الجوهر، و حصوله فی الحیز، و علته...» الجرجانی، السید الشریف علی بن محمد، شرح الموافق، ج ۶، ص ۱۷۰.

۱۵. الحلّی، الحسن بن یوسف، تسلّیک النفس، ص ۶۶.

اقسام و اسامی دیگر «کون» یاد کرده‌اند.^{۱۶} به این چهار نوع عَرَض، در اصطلاح، «آکوان اربعه» گفته می‌شود. این معانی و أعراض خاص در اجسام حلول می‌کنند و موجب ائتصاف آنها به صفاتی چون: مجتمع (متصل)، مفترق (منفصل)، متحرک و ساکن بودن، و حصول جسم در مکان می‌شوند.

چهار نوع یادشده، در واقع، اسامی مختلفی است که در حالت‌های گوناگون به عَرَض «کون» اطلاق می‌گردد. بر اساس دیدگاه متکلمان بهشمی، این عَرَض، در لحظه نخست آفرینش جوهر و هنگام حدوث آن، «کون» به طور مطلق نامیده می‌شود و موجب حضور جوهر در یک مکان می‌گردد. ایجاد این «کون» مطلق فقط مختص به خداوند است؛ زیرا تنها خداوند قادر بر ایجاد و خلق جوهر است و بنابراین ایجاد «کون» موجود در جوهر در لحظه نخست آفرینش آن نیز فقط از سوی خداوند صورت گیرد. در لحظه دوم وجود جوهر، اگر این عَرَض، موجب حرکت جوهر و قرار گرفتن آن در مکانی غیر از مکان نخست گردد به عَرَض مزبور «حرکت» گفته می‌شود، و چنانچه موجب بقای جوهر در همان مکان پیشین یا حتی بر همان حال حرکت قبل باشد به آن «سکون» می‌گویند.^{۱۷}

همچنین، اگر جوهری به تنهایی موجود باشد، به عَرَض موجود در آن، که موجب حضورش در مکان شده است، فقط «کون» گفته می‌شود؛ اما اگر جوهر دیگری نیز در کنار آن به صورت چسبیده و متصل حاضر باشد به گونه‌ای که بین آن دو هیچ فاصله‌ای نباشد، دو «کون» موجود در این دو جوهر اصطلاحاً «مجاورت» یا «اجتماع» نامیده می‌شود. در مقابل، اگر دو جوهر مفروض به یکدیگر مُماس و متصل نباشد؛ یعنی بینشان فاصله یا مسافتی باشد، به دو «کون» موجود در آنها «مفارت» یا «افتراق» یا «مباعدت» اطلاق می‌گردد.^{۱۸}

از آنجا که این صفات چهارگانه دو به دو ضد یکدیگرند؛ یعنی سکون ضد حرکت است و اجتماع (اتصال) ضد افتراق (انفصال)، ممکن نیست که همه با هم در یک لحظه در جسم موجود شوند. از

۱۶. «فلفظة الكون إذن يقال بالاشتراك على المعنى الشامل للحركة، و السكون، و الاجتماع، و الافتراق، و التكون، و على الكون الخاص». همو، نهاية المرام في علم الكلام، ج ۳، ص ۲۶۳.

۱۷. «الأكوان تقع على وجوه فتختلف عليه الاسم، فإذا وُجد ابتداءً يسمي كونا حسب، وهو الذي خُلِق مع الجوهر أول ما خُلِق، و كان وجود الجوهر متضمناً له، وهو ما يختص القديم تعالى بالقدرة عليه، لكونه قادراً على إيجاد الجوهر وغيره، و تقد من يجوز أن يُنسب الفعل إليه. وإذا وجد غير مبتدأ عقيب مثله، يُسمي سكوناً. وكذلك الحركة و الكون المبتدأ، إذا بقي أيضاً سمي سكوناً. وكذلك الحركة إذا بقيت سمي سكوناً، عند من قال ببقاء الأكوان. ولهذا خُد السكون بأنه كل كون وُجد عقيب مثله. وقيل ما كان الجوهر به كائناً في جهة ما كان كائناً فيها قبل. وقيل هو يحصل الجسم به في الجهة عقيب حصوله فيها. وقيل ما أوجب كون الجوهر ساكناً عقيب كونه كائناً فيها». ابن شهر آشوب، محمد بن علي، أعلام الطرقات في الحدود و الحقائق، ج ۱، ص ۳۹.

۱۸. «و الحركة و السكون و الاجتماع و الافتراق أكوان واقعة على جهات مختلفة. فالكون إما أن يكون حادثاً أو باقياً، و الحادث إما أن يكون حادثاً عقيب غيره أو يكون حادثاً ابتداءً، و الحادث عقيب غيره إما أن يحدث عقيب ضده أو يحدث عقيب مثله، فالحدث ابتداءً يسمي كونا فقط، و الباقي يسمي سكوناً، و الحادث عقيب ضده يكون حركة، و الحادث عقيب مثله يكون سكوناً. وإذا كان معه جوهر آخر من غير بون بينهما كان الكون اجتماعاً و مجاورةً و إذا كان بينهما بون كان افتراقاً و مفارقةً». الهاروني، يحيى بن الحسين، زيارات شرح الأصول، ص ۳۶؛ نیز نگرید به: الطوسي، محمد بن الحسن، المقدمة في الكلام، صص ۸-۹؛ ابن مثنوي، الحسن بن أحمد، التذكرة في أحكام الجواهر و الأعراض، ج ۱، ص ۲۳۷؛ همو، [المجموع في المحيط بالتكليف، ج ۱، ص ۴۱.

این رو در جسم از میان دو عرض سکون یا حرکت فقط ممکن است یکی موجود باشد و هر کدام که در جسم موجود شود، تا زمانی که ضدش در جسم پدید نیاید باقی خواهد ماند.^{۱۹} بنابراین به عقیده بهشمیه آنچه، برای مثال، سبب و عامل مؤثر در انتقال و حرکت جسم به شمار می آید حلول عرض و علتی است در آن که «کون» یا «حرکت» خوانده می شود.^{۲۰} روشن است که طبق این مبنا و تفسیر، «حرکت» به آن عرض و علتی گفته می شود که موجب تحرک و انتقال جسم می گردد و بنابراین، به خود صفت تحرک و انتقال جسم اطلاق «حرکت» نمی شود.

در خور یادآوری است که «کون» به معنایی که متکلمان پسابهشمی بیان کرده اند، یعنی «حصول جوهر یا جسم در مکان (جهت)» معادل و مساوی است با آنچه که فیلسوفان «آین» نامیده اند و آن را یکی از اقسام عرض برشمرده اند.^{۲۱} «آین» در اصطلاح فیلسوفان به مفهوم «نسبت شیء به مکان به سبب حضور در مکان» یا «بودن یا حصول شیء در مکان» است. احتمالاً به همین جهت گاه از «آین» به «کون» تعبیر شده است.^{۲۲} علامه حلی نیز به ترادف دو اصطلاح «کون» (به معنای پسابهشمی آن) و «آین» تصریح کرده است:

الكون: وهو حصول الجسم في الحيز. وهو الأين عند الحكماء وهو مغاير للجسم
والمكان، لأنه نسبة بينهما.^{۲۳}

بر این اساس، «کون» یا «آین» عبارتست از «حصول و حضور جسم در مکان» که معنایی است متفاوت با خود «جسم» و «مکان».

به طور خلاصه، از نکاتی که تقدیم شد روشن گردید که «کون» بر اساس تعریف متکلمان بهشمی به مفهوم «علت و معنایی که موجب قرار گرفتن جوهر یا جسم در مکان (جهت) و حصول صفاتی چون متحرک و ساکن و مجتمع و متفرق بودن برای آنها می شود» است، و بر طبق تعریف متکلمان پسابهشمی به مفهوم نفس «حصول جوهر یا جسم در مکان (جهت)» که در این صورت مترادف است با عرض و مقوله «آین» نزد فلاسفه.

۱۹. الهارونی، یحیی بن الحسین، زیادات شرح الأصول، ص ۱۴.
۲۰. «أن المؤثر في انتقال الجسم هو العلة الموجبة للانتقال التي يعبر عنها بالكون، وقد يُطلق عليها اسم الحركة». المُقرئ النيسابوري، قطب الدين، التعليق، ص ۲۶.
۲۱. «اعلم أن الكون يسميه الحكيم أياً». السبوري، مقداد بن عبدالله، إرشاد الطالبين إلى نهج المسترشدين، ص ۷۰.
۲۲. «الآين وهي نسبة الشيء إلى مكانه بالحصول فيه. وعبارة أخرى: كون الشيء في الحيز؛ ولهذا قد يعبر عن الآين بالكون، ويقسم إلى الأكون الأربعة». الأسترابادي، محمد جعفر، البراهين القاطعة، ج ۱، ص ۴۷۸.
۲۳. الحلي، الحسن بن يوسف، كشف الغوائد، ص ۹۴.

کتابنامه

- ابن العودی الأسدی الحلّی، شهاب الدین، أُرْجُوزَةٌ فِي شَرْحِ «الْبَاقُوتِ فِي عِلْمِ الْكَلَامِ» جَابِ شَدَه دَر: جَعْفَرِيَان، رَسُوْل، مِيْرَاتِ اسْلَامِي اِيْرَان، دَفْتَرِ هَشْتَم، اَنْتِشَارَاتِ كِتَابْخَانَه آيَه الله مَرْعَشِي نَجْفِي، قَم، ۱۳۷۷ ه.ش.
- ابن شهر آشوب، محمّد بن علي، أَعْلَامُ الطَّرَائِقِ فِي الْحُدُودِ وَ الْحَقَائِقِ، ج ۲، تَحْقِيق: سَيِّدِ عَلِي طِبْاطْبَائِي بِيْرَدِي، اَنْتِشَارَاتِ نَدَائِي نِيَابِش (وَابِسْتَه بِه شَرِكْتِ اَنْتِشَارَاتِ عِلْمِي وَ فَرْهَنْگِي)، تِهْرَان، ۱۳۹۳ ش.
- ابن فورک، أبوبکر محمّد بن الحسن، الْحُدُودُ فِي الْأَصُولِ، حَقَّقَه: مَحْمَدُ السَّلِيْمَانِي، دَارِالغَرْبِ الْإِسْلَامِي، بِيْرُوت، ۱۹۹۹ م.
- ابن فورک، أبوبکر محمّد بن الحسن، مَجْرَدُ مَقَالَاتِ الشَّيْخِ أَبِي الْحَسَنِ الْأَشْعَرِي، حَقَّقَه: دَانِيَالْ جِيْمَارِيَه، دَارِ الْمَشْرِقِ، بِيْرُوت، ۱۹۸۷ م.
- ابن مَتَّوْيَه، أَبُو مَحْمَدِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ، التَّنْذِرَةُ فِي أَحْكَامِ الْجَوَاهِرِ وَالْأَعْرَاضِ، ج ۲، تَحْقِيق: دَانِيَالْ جِيْمَارِيَه، الْمَعْهَدُ الْعِلْمِي الْفَرَنْسِي لِلْأَنْثَارِ الشَّرْقِيَّةِ بِالْقَاهِرَةِ، الْقَاهِرَةُ، ۲۰۰۹ م.
- ابن مَتَّوْيَه، الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ، [الْمَجْمُوعُ فِي] الْمَحِيْطِ بِالتَّكْلِيْفِ، ج ۱، تَحْقِيق: عَمْرُ السَّيِّدِ عَزْمِي، مِرَاجَعَةٌ: أَحْمَدُ فُؤَادِ الْأَهْوَانِي، الدَّارُ الْمِصْرِيَّةُ لِلتَّأْلِيفِ وَالتَّرْجُمَةِ، ۱۹۶۵ م.
- ابن مَيْثَمِ الْبَحْرَانِي، كَمَالُ الدَّيْنِ مَيْثَمِ بْنِ عَلِي، قَوَاعِدُ الْمِرَامِ فِي عِلْمِ الْكَلَامِ، تَحْقِيق: أُنْمَارُ مَعَادِ الْمَطْفَرِ، الْعَتَبَةُ الْحُسَيْنِيَّةُ الْمَقْدَسَةُ، كَرْبَلَاءَ، ۱۴۳۵ ه.ق.
- الْأَسْتَرَبَادِي، مَحْمَدُ جَعْفَرِ، الْبِرَاهِيْنَ الْقَاطِعَةُ فِي شَرْحِ تَجْرِيْدِ الْعَقَائِدِ السَّاطِعَةِ، ج ۴، مَوْسُسَةُ بُوْسْتَانِ كِتَابِ قَم، ۱۴۲۴ ه.ق.
- الجرجاني، السيّد الشريف علي بن محمّد، شرح المواقف، ج ۸، تصحيح: محمود عمر الدميّاطي، چاپ اول، دارالكتب العلميّه، بيروت، ۱۴۱۹ ه.ق.
- الجويني، ابوالمعالي، الشامل في أصول الدين، حقه و قدم له: علي سامي النشار، فيصل بُدَيْرِ عُون، شُهَيْرِ مَحْمَدِ مَخْتَارِ، الْإِسْكَندَرِيَّةُ، الْمَعَارِفِ، ۱۹۶۹ م.
- الحلّی، الحسن بن يوسف، تسليک النفس إلى حظيرة القدس، تحقیق: فاطمه رضاني، قم، مؤسسه الإمام الصادق (ع)، ۱۴۲۶ ه.ق.
- الحلّی، الحسن بن يوسف، كشف الفوائد في شرح قواعد العقائد، تحقیق: حسن مكي العاملي، دارالصفوة، بيروت، ۱۴۱۳ ه.ق.
- الحلّی، الحسن بن يوسف، مناهج اليقين في أصول الدين، آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ دوم، ۱۳۸۸ ه.ش.
- الحلّی، الحسن بن يوسف، نهاية المرام في علم الكلام، تحقیق: فاضل العرفان، مؤسسه الإمام الصادق (ع)، قم، ۱۴۱۹ ه.ق.
- السُّبُوْرِي الْحَلِّي، وَقْدَادُ بْنُ عَبْدِاللهِ، إِرْشَادُ الطَّالِبِيْنَ إِلَى نَهْجِ الْمَسْتَرْتَشِدِيْنَ، تَحْقِيق: السَّيِّدِ مَهْدِي الرَّجَائِي، قَم، مَكْتَبَةُ آيَه الله الْمَرْعَشِي الْعَامَّةُ، ۱۴۰۵ ه.ق.
- الشيخ المفيد، محمّد بن محمّد بن نعمان، أوائل المقالات في المذاهب والمختارات، تحقیق: الشيخ ابراهيم الأنصاري الزنجاني، الطبعة الثانية، دارالمفيد، بيروت، ۱۴۱۴ ه.ق.
- الطوسي، محمّد بن الحسن، المقدمّة في الكلام، چاپ شده در: الحسيني، عبدالرحمن بن علي، شرح المقدمة في الكلام، تحقیق و تقدیم: حسن انصاری، زابینه اشمیتکه، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۹۲ ش.
- القاضي صاعد البريدي الآبي، أشرف الدين، الحدود و الحقائق، تحقیق: حسين علي محفوظ، مطبعة الإسلام، قم (افست طبع مطبعة المعارف بغداد، ۱۹۷۰ م.).
- المحقّق الحلّی، جعفر بن الحسن، المسلك في أصول الدين، تحقیق: رضا الأستادی، بنياد پژوهشهای اسلامي آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ دوم، ۱۳۷۹ ش.

المُقرئ النيسابوري، قطب الدين، التعليق في علم الكلام، التحقيق: محمود يزدي مطلق (فاضل)، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ۱۳۸۵ ش.

المُقرئ النيسابوري، قطب الدين، الحدود، تحقيق: محمود يزدي مطلق (فاضل)، مؤسسة الإمام الصادق (ع)، قم، ۱۳۱۴ ه.ق.

الملاحمى الخوارزمي، ركن الدين، المعتمد في اصول الدين، تحقيق و تقديم: ويلفرد مادلونج، تهران، ميراث مكتوب، ۱۳۹۰ ش.

الملاحمى الخوارزمي، ركن الدين محمود بن محمد، الفائق في أصول الدين، تحقيق و مقدمه: ويلفرد مادلونج و مارتين مكدرموت، مؤنسة پژوهشى حكمت و فلسفه با همكارى مؤنسة مطالعات اسلامى دانشگاه آزاد برلين، تهران، ۱۳۸۵ ه.ش.

الموسوى، على بن الحسين، الملخص في أصول الدين، ج ۲، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد، ۱۴۴۱ ه.ق.

الموسوى، على بن الحسين، رسائل الشريف المرتضى، ج ۲، تقديم: السيد أحمد الحسينى، إعداد: السيد مهدي الرجائى، قم، دارالقرآن الكريم، ۱۴۰۵ ه.ق.

ناشناس (به غلط منسوب به شريف مرتضى)، الحدود و الحقائق، چاپ شده در: الموسوى، على بن الحسين، الرسائل و المسائل، ج ۵، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد، ۱۴۴۲ ه.ق.

الهارونى البطحانى، يحيى بن الحسين، زيادات شرح الأصول (طوالع علم الكلام المعتزلى: كتاب الأصول لأبي علي محمد بن خلاد البصرى وشروحه)، كامبلا آدانغ، ولفرد مادلونج، زايبنا اشمدتكه، ليدن، بريل، ۲۰۱۱ م.

Adang, Camilla and Wilferd Madelung and Sabine Schmidtke (eds.), *Başran Mu'tazilite Theology: Abū 'Alī Muḥammad b. Khallād's Kitāb al-uṣūl and its reception. A Critical Edition of the Ziyādāt Sharḥ al-uṣūl by the Zaydī Imām al-Nāṭiq bi-l-ḥaqq Abū Ṭālib Yaḥyā b. al-Ḥusayn b. Hārūn al-Buṭḥānī (d. 424/1033)*, Brill, Leiden, 2011.

Ansari, Hassan and Sabine Schmidtke, *Studies in Medieval Islamic Intellectual Traditions*, Resources in Arabic and Islamic Studies 7, Atlanta, Georgia, Lockwood Press, 2017.

Ansari, Hassan, Wilferd Madelung and Sabine Schmidtke, "Yūsuf al-Baṣīr's Rebuttal of Abū l-Ḥusayn al-Baṣrī in a Yemeni Zaydī Manuscript of the 7th/13th Century", in: *The Yemeni Manuscript Tradition*, Edited by: David Holtenberg, Christoph Rauch, Sabine Schmidtke, Brill, Leiden, 2015.